



لیبرال‌ایسم

لودویگ فون میزس
ترجمه مهدي تدینى

لیبرالیسم



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

سرشناسه: فون میزس، لودویگ، ۱۸۸۱ - ۱۹۷۳ م. Von Mises, Ludwig
عنوان و نام پدیدآور: لیبرالیسم/لودویگ فون میزس/ترجمه مهدی تدینی
مشخصات نشر: تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه ۱۴۰۱
مشخصات ظاهری: ۲۹۶ ص
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۵۳-۹۰۹-۰
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Liberalism : the classical tradition, c2005
موضوع: آزادیخواهی/اقتصاد
شناسه افزوده: تدینی، مهدی، ۱۳۵۹ - مترجم
رده‌بندی کنگره: JC۵۷۴
رده‌بندی دیویی: ۳۲۰/۵۱
شماره کتابشناسی ملی: ۷۶۰۷۳۴۲



■ لیبرالیسم

لودویگ فون میزس / ترجمه مهدی تدینی

مجموعه ایدئولوژی پژوهی

آماده‌سازی و تولید:

بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

طراحی گرافیک: پرویز بیانی

چاپ و صحافی: دالاهو

نوبت و شمارگان: چاپ اول (ناشر) ۱۴۰۱، ۱۱۰۰ نسخه

همه حقوق چاپ و نشر برای بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه محفوظ است.

هرگونه اقتباس از این اثر، منوط به دریافت اجازه کتبی از ناشر است.

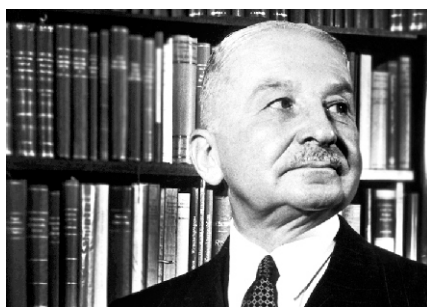
بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری شرقی، پلاک ۷۴،

طبقه سوم، تلفن، ۶۶۴۷۷۴۰۵

@ketabeparseh





لودویگ فون میزس (۱۸۸۱-۱۹۷۳)

حقوقدان، اقتصاددان و جامعه‌شناس اتریشی امریکایی
از آثار مهم او می‌توان به کنش انسانی، سوسیالیسم، نظریه پول و اعتبار،
پرووکراسی و همین کتاب لیبرالیسم اشاره کرد.

تقدیم به
مسعود صادقی
دوست سخت‌ترین روزها

فهرست

یادداشت مترجم	۱۳
یادداشت نویسنده بر نسخهٔ انگلیسی کتاب	۲۵
مقدمه	۳۱
۱. لیبرالیسم	۳۱
۲. رفاه مادی	۳۴
۳. عقل باوری	۳۶
۴. هدف لیبرالیسم	۳۹
۵. لیبرالیسم و کاپیتالیسم	۴۲
۶. ریشه‌های روانی لیبرالیسم‌ستیزی	۴۶
۱. مبانی سیاست لیبرال	۵۳
۱. مالکیت	۵۳
۲. آزادی	۵۵
۳. صلح	۵۹
۴. برابری	۶۵
۵. نابرابری شرایط درآمد و دارایی	۶۹

۱۰ ■ لیبرالیسم

۶. مالکیت خصوصی و اخلاق ۷۲
 ۷. حکومت و دولت ۷۴
 ۸. دموکراسی ۷۹
 ۹. نقد نظریهٔ زور ۸۳
 ۱۰. برهان فاشیسم ۹۰
 ۱۱. حدود فعالیت دولت ۹۶
 ۱۲. رواداری ۱۰۰
 ۱۳. حکومت و رفتار ضداجتماعی ۱۰۳
-
۲. سیاست اقتصادی لیبرال ۱۰۷
 ۱. سازماندهی اقتصاد ۱۰۷
 ۲. مالکیت خصوصی و منتقدان آن ۱۱۱
 ۳. مالکیت خصوصی و دولت ۱۱۷
 ۴. اجرا ناپذیری سوسیالیسم ۱۲۰
 ۵. مداخله‌گری ۱۲۷
 ۶. کاپیتالیسم: یگانه نظام ممکن برای روابط اجتماعی ۱۳۹
 ۷. کارتل‌ها و انحصارگری‌ها و لیبرالیسم ۱۴۶
 ۸. بوروکراتیک‌سازی ۱۵۲
-
۳. سیاست خارجی لیبرال ۱۶۵
 ۱. مرزهای حکومت ۱۶۵
 ۲. حق تعیین سرنوشت ۱۶۸
 ۳. مبانی سیاسی صلح ۱۷۲
 ۴. ناسیونالیسم ۱۸۱
 ۵. امپریالیسم ۱۸۵
 ۶. سیاست استعماری ۱۹۰
 ۷. تجارت آزاد ۱۹۷
 ۸. آزادی جابجایی ۲۰۴

فهرست ■ ۱۱

۹. ایالات متحده اروپا ۲۱۱
۱۰. جامعه ملل ۲۱۸
۱۱. روسیه ۲۲۳
۴. لیبرالیسم و احزاب سیاسی ۲۲۹
۱. «دکترین پرستی» لیبرالها ۲۲۹
۲. احزاب سیاسی ۲۳۲
۳. بحران نظام پارلمانی و ایده پارلمان رسته‌ای - صنفی یا اقتصادی ۲۴۸
۴. احزاب منافع ویژه و لیبرالیسم ۲۵۴
۵. تبلیغات حزبی و دستگاه حزبی ۲۶۰
۶. لیبرالیسم حزب سرمایه‌داران است؟ ۲۶۴
۵. آینده لیبرالیسم ۲۷۱
- پیوست ۲۷۹
- نمایه ۲۹۱

یادداشت مترجم

در سرآغاز کتاب لیبرالیسم ماجرای آشنایی‌ام با این کتاب را شرح می‌دهم که خود در بردارنده نکته مهمی است. بیش از ده سال پیش در جریان مطالعاتم درباره فاشیسم، مشغول ترجمه کتابی بودم با عنوان فاشیسم و کاپیتالیسم: نظریه‌هایی درباره خاستگاه‌ها و کارکرد اجتماعی فاشیسم. این کتاب مجموعه‌ای از مقالات نویسندگان و نظریه پردازان نامدار چپ بود و برای آشنایی با نظریه‌هایی که فاشیسم را از منظر مارکسیستی تبیین می‌کند، منبعی اساسی و ضروری بود. در میان مقالات نوشته بلندی هم از هربرت مارکوزه با عنوان «نبرد در برابر لیبرالیسم در برداشت توتالیترا از حکومت» آمده بود. مارکوزه در آن مقاله قصد داشت پیوند ماهوی میان فاشیسم و لیبرالیسم را اثبات کند و در واقع بگوید لیبرالیسم ناگزیر به فاشیسم می‌انجامد. او در جایی از آن مقاله برای تأیید نظر خود جمله‌ای بسیار ستایش آمیز درباره فاشیسم از لودویگ فون میزس نقل کرده بود که چنین مضمونی داشت: «فاشیسم تمدن اروپایی را نجات داده است و خدمت فاشیسم در تاریخ ماندگار خواهد شد.» برای من که پیش‌تر با موضع لیبرال‌ها درباره فاشیسم آشنایی پیدا کرده بودم و می‌دانستم

لیبرال‌ها در زمان ظهور فاشیسم — و نه در زمان اوج‌گیری یا پس از سقوط آن — چه تصویری نسبت به این قدرت اجتماعی نوپدید داشتند، چنین نقل‌قولی عجیب و نامنتظره می‌آمد.

به سراغ منبعی رفتیم که مارکوزه جمله فون میزس را از آن نقل کرده بود. آن گفته از کتابی با عنوان لیبرالیسم، چاپ ۱۹۲۷، آمده بود. متوجه شدم مارکوزه یک جمله بلند فون میزس را که قیده‌های مهمی هم در آن آمده بود، چنان تقطیع شده نقل کرده که قیده‌های آن حذف شده و این جمله ستایش‌آمیز از آن درآمده است. اما مسئله فقط این نبود! در آن کتاب بخشی با عنوان «فاشیسم» آمده بود که سرتاسر آن لحنی منفی و ملامت‌بار نسبت به فاشیسم داشت؛ بجز همان تک جمله‌ای که مارکوزه نقل‌قول کرده بود. از توضیح بیشتر درباره این که چرا مارکوزه به این شکل نقل‌قول کرده بود می‌گذرم و فقط به همین اشاره کنم که در ترجمه آن کتاب در پانوشتی این مسئله را برای خوانندگان فارسی‌زبان شرح دادم و حتی آن بخش «فاشیسم» را از کتاب فون میزس به طور کامل ترجمه و به صورت ضمیمه در آن کتاب منتشر کردم؛ به ویژه با توجه به این دلیل که آن مجموعه مقالات درباره فاشیسم بود، این کار ضروری به نظر می‌رسید.^۱

حتماً تا این جا فهمیده‌اید که آن کتاب لودویگ فون میزس که مارکوزه از آن نقل‌قول کرده بود، همین کتابی است که اینک ترجمه فارسی آن را در دست دارید. اما جدای این شیوه مشکوک مارکوزه در نقل‌قول، مسئله بغرنج‌تر و نگران‌کننده‌تر این بود که به گمان من این کتاب فون میزس «ضدفاشیستی‌ترین»

۱. کتاب فاشیسم و کاپیتالیسم: نظریه‌هایی درباره خاستگاه‌ها و کارکرد فاشیسم، به ویراستاری ولفگانگ آبندروت، سال ۱۳۹۴ در نشر ثالث منتشر شد و هم‌اکنون در چاپ چهارم است. آن نقل‌قول مارکوزه در چاپ چهارم کتاب در صفحات ۶۰ و ۶۱ (در چاپ اول و دوم در صفحات ۶۶ و ۶۷) آمده است.

یا دست کم «غیرفاشیستی‌ترین» متنی بود که می‌شد پیدا کرد! با فاشیسم، تاریخ و ایده‌های آن بیگانه نیستیم و این ادعا را با اتکا به سال‌ها مطالعه درباره فاشیسم بیان می‌کنم، زیرا همه کتاب‌هایی که تاکنون منتشر کرده‌ام به طور مستقیم یا دست کم غیرمستقیم درباره فاشیسم است. با شناختی که من از فاشیسم دارم، یقین دارم هر فرد فاشیست یا فاشیسم‌دوستی این کتاب را بخواند، اندیشه‌های فون میزس را خطرناک‌ترین و ناخوشایندترین اندیشه‌ها خواهد یافت و تا زنده است کینه فون میزس از دلش پاک نخواهد شد. فون میزس همه آن چیزهایی را که در انواع فاشیسم مهم، اساسی، تعیین‌کننده و مصالحه‌ناپذیر انگاشته می‌شود، یا بی‌اهمیت و ناچیز می‌انگارد، یا به صراحت یاوه می‌نامد یا حتی به سخره می‌گیرد. نیازی نیست از میان صفحات کتاب نمونه خاصی برای این ادعا بیاورم، زیرا سرتاسر کتاب، هر بحث و هر پاراگراف آن، آب سردی بر تنور افکار و ایده‌های فاشیستی است. حال پرسش، شگفتی و نگرانی من این است که چگونه می‌توان مانند مارکوزه در چنین کتابی در جستجوی ریشه‌های فاشیسم بوده؛ البته نه فقط مارکوزه، بلکه عموم نظریه‌پردازان مارکسیست درست در چنین جایی دنبال فاشیسم یا ریشه‌های آن می‌گردند؛ یعنی در اندیشه‌ای که از جامعه مبتنی بر نظم سرمایه‌دارانه دفاع می‌کند. به هر روی این یادداشت جای آن نیست که این بحث را بیش از این ادامه دهیم. در طول این سال‌ها مترصد بودم تا در بین پروژه‌های اصلی‌ام این کتاب را هم ترجمه کنم، به ویژه به دلیل دلبستگی‌ام به اندیشه‌های لودویگ فون میزس. اما پیش از آن که در این جا بحثم درباره فاشیسم پژوهی را ببندم و به خود فون میزس و این کتاب بپردازم، به نکته دیگری هم باید اشاره کنم. پروژه اصلی‌ام در سال‌های اخیر ترجمه آثار ارنست نولته (۱۹۲۳-۲۰۱۵)، تاریخ‌نگار، اندیشمند و فاشیسم‌شناس آلمانی بوده است. نولته آثار متعددی درباره فاشیسم منتشر کرده و نظریه خاصی را نیز درباره فاشیسم تبیین کرده

است. همهٔ این کتاب‌های فاشیسم پژوهانهٔ او را یا ترجمه کرده‌ام یا ترجمه خواهم کرد.^۱ اگر در نظر بگیریم شناخت و نظر فون میزس دربارهٔ فاشیسم همان چیزی است که او در همین کتاب (بنگرید به ص ۹۰) مطرح کرده است، با قطعیت می‌توانم بگویم انگار همهٔ آثار فاشیسم پژوهانهٔ نولته شرح و بسط همین چند صفحه‌ای است که فون میزس در این کتاب دربارهٔ فاشیسم گفته است. شباهت کاملی میان آنچه فون میزس در این جا دربارهٔ فاشیسم گفته است با منظومهٔ نظری نولته دربارهٔ فاشیسم وجود دارد. البته این شباهت بیراه هم نیست، زیرا نولته نیز مدافع چیزی بود که خود آن را «نظام لیبرال» می‌نامید^۲ و مانند فون میزس با لیبرالیسم متأخر و امروزی اصلاً میانۀ خوبی نداشت. فون میزس در چند جای این کتاب تأکید می‌کند آنچه از اوایل قرن بیستم به لیبرالیسم معروف شده است، اصلاً لیبرالیسم نیست — در ۱۹۲۷، وقتی متن کتاب را می‌نوشته است، آن را نوعی «سوسیالیسم میانه‌رو» می‌نامد، و در ۱۹۶۲، در مقدمه‌ای که بر نسخهٔ انگلیسی کتاب نوشته است، آن را نوعی «سوسیالیسم غیرتوتالیتار» می‌خواند.

پس لیبرالیسمی که فون میزس خود را منادی آن می‌داند چیست؟ کتاب پیش رو دقیقاً پاسخی نسبتاً مبسوط به همین پرسش است و به همین دلیل به گمان من این کتاب یکی از مهم‌ترین آثار فون میزس است، زیرا جمع‌بندی

۱. از جمله جنبش‌های فاشیستی: بحران نظام لیبرال و تکامل فاشیسم، انتشارات ققنوس (۱۳۹۳)؛ کتاب اصلی نولته دربارهٔ فاشیسم با عنوان فاشیسم در دوران آن که به زودی در نشر ثالث منتشر خواهد شد و نیز کتاب نظریه‌های فاشیسم که در دست ترجمه است. همچنین برای آشنایی با کلیت اندیشه‌های نولته، از جمله نظریهٔ فاشیسم او، می‌توانید بنگرید به یک تک‌نگاری مفصل و جامع دربارهٔ نولته به قلم زیگفرید گرلیش با عنوان ار نست نولته: سیمای یک تاریخ‌اندیش، ترجمهٔ مهدی تدینی، نشر ثالث ۱۳۹۶.

۲. برای آشنایی با مفهوم «نظام لیبرال» در منظومهٔ نظری نولته بنگرید به کتاب قرن بیستم: ایدئولوژی‌های خشونت، ترجمهٔ مهدی تدینی، انتشارات ققنوس، ۱۳۹۶، ص ۲۹-۶۰.

و چکیده‌ای از آنچه او «لیبرالیسم» می‌انگارد به دست می‌دهد. اما پیش از آن که اندکی دربارهٔ این کتاب سخن بگویم، بهتر است نگاهی گذرا بر زندگی لودویگ فون میزس بیندازیم.

لودویگ هاینریش فون میزس^۱ در بیستم سپتامبر ۱۸۸۱ در لمبرگ^۲ به دنیا آمد؛ شهری که آن زمان در شرق امپراتوری اتریش-مجارستان جای داشت و امروز واقع در غرب اوکراین است. اجداد او از یهودیان متمول بودند و پدر پدربزرگ او با عنایت فرانتس یوزف اول، امپراتور اتریش-مجارستان، به رستهٔ نجبا نایل آمده بود و به این شکل دودمان فون میزس در زمرهٔ نجبا جای گرفته بود. خانوادهٔ او در کار ساخت و ساز راه آهن سرمایه‌گذاری و فعالیت می‌کرد. لودویگ هنوز در دوران کودکی بود که خانواده‌اش به وین نقل مکان کرد. او در ۱۹۰۰ وارد دانشگاه وین شد، حقوق خواند و در ۱۹۰۶ رسالهٔ دکتری‌اش را به پایان رساند. پس از دانش‌آموختگی بی‌درنگ وارد اتاق بازرگانی و مشاغل^۳ وین شد و ادارهٔ مالی آن را بر عهده گرفت.

چند دهه بود که اروپا روزگار آرامی را سپری می‌کرد؛ روزگاری بدون جنگ، انقلاب و آدمکشی. اما به زودی معلوم شد این روزگار خوش آرامش پیش از توفان بوده است و موج هولناک و بی‌پایانی از جنگ‌های داخلی و خارجی، ملی و بین‌المللی و انقلاب‌ها در راه بود؛ جهان در آستانهٔ عصر جنگ‌های جهانی بود، جنگ‌های سی‌سالهٔ دوم. نظامی‌گرایی ابتدا کشورها را به ورطهٔ جنگ جهانی اول کشاند و بعد شکست امپراتوری‌های بزرگ آلمان و اتریش-مجارستان، بازترسیم نقشهٔ جهان، انقلاب‌ها، ملت‌سازی‌ها

1. Ludwig Heinrich von Mises

۲. Lemberg: نام اوکراینی این شهر لئویو (Львів) و نام لهستانی آن لوو (Lwów) است.

3. Handels- und Gewerbekammer in Wien

و کشورسازی‌ها و درگیری‌های قومیتی دهه‌های پرآشوبی را در پی داشت که از بد روزگار قرار بود واپسین پرده آن ناگوارترین پرده‌اش هم باشد: جنگ جهانی دوم. یکی از رخدادهای تکان‌دهنده واپسین سال جنگ جهانی اول و سال‌های پساجنگ انقلاب سوسیالیستی رادیکالی بود که در روسیه رخ داده بود و بیم آن می‌رفت مشابه آن در جاهای دیگر نیز رخ دهد؛ چنان‌که چند صباحی در مجارستان و چند هفته‌ای هم در دو ایالت آلمان، به ویژه بایرن، نمونه‌هایی از دولت‌های موسوم به «شوروی» (شورایی) اعلام موجودیت کردند.^۱ دغدغه اصلی نیروهای راست‌گرا، محافظه‌کار و لیبرال در آن سال‌ها این بود که چگونه می‌توانند از بولشویستی-کمونیستی شدن میهن خود و اروپا جلوگیری کنند. برای یک لیبرال کلاسیک مانند فون میزس که حتی لیبرال‌های دموکرات زمانه‌اش را در اصل «سوسیالیست‌هایی میانه‌رو» می‌نامید، بولشویسم و کمونیسم به معنای نابودی محض بود! نظام کمونیستی با برچیدن مالکیت خصوصی، به منزله اصلی که همه اندیشه‌های فون میزس بر مدار آن می‌چرخید (چنان‌که در همین کتاب خواهیم دید)، جهان لیبرال و همه دستاوردهای لیبرالیسم را ریشه‌کن می‌کرد. او در خاطرات خود درباره این برهه از تاریخ و نقشی که در آن روزها ایفا کرد — شاید قدری اغراق‌آمیز — چنین می‌نویسد:

در نخستین مرحله که از فروپاشی سلطنت [اتریش-مجارستان] در پاییز ۱۹۱۸ تا

۱. پیدایش جمهوری شوروی مونیخ یا بایرن با آن‌که میان‌پرده‌ای کوتاه و محلی در تاریخ آلمان پساجنگ بود، اما تأثیر روانی فراوانی در تحولات آتی آلمان در پی داشت. در این باره می‌توانید بنگرید به هندریک ئس، دموکراسی بدون دموکرات‌ها؛ سیاست داخلی جمهوری وایمار، ترجمه مهدی تدینی، نشر ثالث، ۱۳۹۵. درباره جمهوری شوروی مجارستان نیز می‌توانید بنگرید به ارنست نولته، جنبش‌های فاشیستی، ترجمه مهدی تدینی، انتشارات ققنوس، ۱۳۹۳، از جمله ص ۳۰۶-۳۰۸.

یادداشت مترجم ■ ۱۹

پاییز ۱۹۱۹ طول کشید، جلوگیری از بولشویسم مهم‌ترین وظیفه‌ای بود که من بر خود نهاده بودم. پیش‌تر توضیح دادم که چگونه با تأثیرگذاری بر اوتو باور^۱ موفق به این کار شدم. اگر آن زمان در وین کار به بولشویسم نرسید، یکه و تنها موفقیت من بود. تنها عده‌اندکی در این نبرد از من پشتیبانی کردند و کمکشان هم تقریباً بی‌اثر بود. فقط من بودم که باور را از فکر دنباله‌روی از مسکو منصرف کردم. جوان‌های رادیکالی که اقتدار باور را به رسمیت نمی‌شناختند و می‌خواستند برخلاف اراده رهبری حزب مستقلاً عمل کنند، چنان بی‌تجربه، ناتوان و لبریز از حسادت‌های متقابل بودند که حتی نتوانستند یک حزب کمونیست نیمچه کارآمد تأسیس کنند. روند رخدادها دست رهبران حزب سوسیال‌دموکراتیک قدیم بود. باور در این حلقه حرف آخر را می‌زد. دستاورد من فقط این بود که فاجعه را به تعویق انداختم. اگر در زمستان ۱۹۱۸-۱۹۱۹ کار به بولشویسم نکشید و فروپاشی صنایع و بانک‌ها نه در ۱۹۲۱، بلکه تازه از ۱۹۳۱ آغاز شد، تا حد زیادی نتیجه تلاش‌های من بود.^۲

فون میزس در سال‌های دهه ۱۹۲۰ به عنوان مشاور دولت اتریش در اعمال سیاست‌های کلاسیک لیبرال نقش داشت: از کاهش مالیات بر درآمد و بنگاهداری با هدف تحرک بخشیدن به بخش خصوصی تا کوتاه کردن دست دولت از مداخله در امور ارزی. فون میزس از ۱۹۱۳ به طور غیررسمی و از ۱۹۱۸ به طور رسمی در دانشگاه وین تدریس می‌کرد و در سال‌های بعد نیز از ۱۹۳۴ در مؤسسه عالی مطالعات بین‌المللی ژنو^۳ صاحب کرسی تدریس بود. اما او از همان زمان که در اتاق بازرگانی وین حضور داشت سمینارهایی

۱. Otto Bauer (۱۸۸۱-۱۹۳۸): سیاستمدار مارکسیست اتریشی که پایه‌گذار «مارکسیسم اتریشی» (آسترومارکسیسم: Austromarxism) بود و سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۴ حزب سوسیال‌دموکراتیک اتریش را رهبری می‌کرد. باور در همین سال‌های مورد بحث فون میزس وزیر خارجه اتریش نیز بود.

2. Ludwig von Mises, *Erinnerungen*, 1940, p. 47.

3. Genfer Hochschulinstitut für internationale Studien

خصوصی در دفتر خود برگزار می‌کرد که شخصیت‌های برجسته‌ای از میان همین شاگردان او برخاستند؛ از جمله اقتصاددانانی چون فریدریش آگوست فون هایک^۱ و اوسکار مورگنسترن^۲ و فیلسوفی چون اریک فوگلین^۳. فون میزس که شرایط اروپا را روزه‌به‌روز برای خود خطرناک‌تر می‌دید، در ۱۹۴۰ از ژنو به آمریکا مهاجرت کرد. وقتی به آمریکا رسید چند سالی بود که سیاست‌های موسوم به «نیو دیل»^۴ بر آمریکا حکمفرما بود و لیبرال ثابت قدمی چون او چندان جایی نداشت. صندوق ویلیام فولکر^۵ که معمولاً از اقتصاددانان لیبرال مهاجرت کرده به آمریکا حمایت می‌کرد، به فون میزس نیز کمک کرد تا در دانشگاهی کرسی تدریس دریافت کند. به این ترتیب او از ۱۹۴۵ در دانشگاه نیویورک مشغول به تدریس شد، اما دانشگاه به او حقوق نمی‌داد، بلکه حق التدریس او از جانب لورنس فرتیگ^۶، پرداخت می‌شد؛ کسی که خود روزنامه‌نگار لیبرتارین و تحلیلگر اقتصادی و یکی

۱. Friedrich August von Hayek (۱۸۹۹-۱۹۹۲): اقتصاددان اتریشی-آمریکایی که یکی از مهم‌ترین متفکران لیبرالیسم در قرن بیستم به شمار می‌آید و در کنار فون میزس برجسته‌ترین نمایندهٔ مکتب اتریش است. فون هایک در ۱۹۷۴ به همراه گونار میردال جایزهٔ نوبل اقتصاد را دریافت کرد. فون هایک در جوانی در اندیشه‌های اقتصادی به سوسیالیسم گرایش داشت، اما پس از مطالعهٔ کتاب اقتصاد اشتراکی فون میزس (چاپ ۱۹۲۲) دلبسته و هوادار مکتب اتریش شد. پس از مدتی به جمع شاگردان خصوصی فون میزس درآمد و به سرآمد آن‌ها بدل شد.

۲. Oskar Morgenstern (۱۹۰۲-۱۹۷۷): اقتصاددان اتریشی-آمریکایی که از پایه‌گذاران «نظریهٔ بازی» نیز به شمار می‌آید. او نیز در دانشگاه وین تحصیل و سپس تدریس کرد و پس از الحاق اتریش به آلمان در ۱۹۳۸ به آمریکا مهاجرت کرد.

۳. Eric Voegelin (۱۹۰۱-۱۹۸۵): سیاست‌شناس و فیلسوف آلمانی-آمریکایی که در وین بزرگ شد و در دانشگاه وین تحصیل کرد. فوگلین پس از الحاق اتریش به آلمان در ۱۹۳۸ از بیم این که بازداشت شود به آمریکا مهاجرت کرد.

۴. بنگرید به پانویشت ص ۲۷.

از اعضای هیئت امنای دانشگاه نیویورک بود. فون میزس تا ۱۹۶۹ به کار تدریس ادامه داد و سه سال پس از بازنشستگی در ۱۹۷۲ در نیویورک چشم از جهان فرو بست.

چنان که پیش‌تر نیز اشاره شد، کتاب لیبرالیسم از جنبه‌هایی یکی از مهم‌ترین کتاب‌های فون میزس است؛ با این که حجم کتاب چندان زیاد نیست و هیچ یک از مسائل اساسی لیبرالیسم و اندیشه‌های فون میزس در این اثر به طور مفصل شرح داده نشده است. اتفاقاً همین ماهیت چکیده‌وار و اشاره‌مختصر به مسائل اصولی سیاست و اقتصاد لیبرال این کتاب را به فرصتی مغتنم برای آشنایی با لیبرالیسم کلاسیک و شناخت اندیشه‌های فون میزس تبدیل کرده است. به گمان من، فون میزس حتی می‌توانست عنوان این کتاب را «مانیفست لیبرالیستی» بگذارد. بهره‌ اصلی کتاب در همین نهفته است که همهٔ مسائل اصولی و اساسی در سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی پیش‌کشیده می‌شود و جایگاهشان در منظومهٔ اندیشه‌های لیبرال مشخص می‌شود؛ از پایه‌ای‌ترین مسائل چون مالکیت خصوصی، آزادی، دموکراسی، روابط بین‌الملل، جنگ و جامعهٔ ملل تا مسائلی جزئی‌تر چون احزاب، نظام آموزشی و اقلیت‌ها.

یکی از نکات بسیار مهم دربارهٔ این اثر این است که زمانهٔ نگارش آن بر محتوایش اثر گذاشته است؛ چنان که خود فون میزس نیز در یادداشتی که سی و پنج سال بعد بر ترجمهٔ انگلیسی این کتاب نوشته، این مسئله را گوشزد کرده است. میزس در میانهٔ دههٔ ۱۹۲۰ کتاب را نوشته است؛ یعنی در سال‌هایی که جهان تازه از خون و خاکستر جنگ جهانی اول برخاسته بود، انقلاب بولشویستی تن و بدن اروپایی‌ها را همچنان می‌لرزاند، فاشیسم تازه در ایتالیا قدرت را قبضه کرده بود و احزاب کمونیست و فاشیست در گوشه گوشهٔ اروپا سودای تشکیل ضدلیبرال‌ترین دولت‌ها را داشتند، چه از نوع بولشویستی و چه از نوع فاشیستی. به همین دلیل به ویژه فرازهایی از این

کتاب را باید در بافتار زمانه‌ای که نگاشته شده است در نظر گرفت تا بهتر فهمیده شود. البته این ویژگی تاریخمند بودن کم‌وبیش شامل هر اثری در هر شاخه‌ای از اندیشه می‌شود.

اگر از آن منظر تاریخی به پیدایش کتاب و محتوای آن بنگریم، بخشی از اندیشه‌های فون میزس «خوش‌خیالانه» به نظر می‌رسد (گرچه در جاهایی از کتاب پیداست فون میزس از این که «خوش‌بین» نامیده شود، بسیار برآشفته می‌شود). برخی از اندیشه‌ها و ایده‌های مطرح‌شده از سوی او در این کتاب نه تنها در سال‌های پس از انتشار آن محقق نشده است، بلکه تحقق آن‌ها حتی امروز — یعنی حدود صد سال پس از انتشار کتاب — نیز رؤیایی به نظر می‌رسد. البته خود فون میزس ادعا نمی‌کند که این ایده‌ها به زودی محقق خواهد شد، بلکه اتفاقاً بیشتر به ناپودی و ویرانی باور دارد تا موفقیت. اما در این میان، برخی از پیش‌بینی‌های او نیز به قدری درست و دقیق از کار درآمده است که آدمی را به شگفت می‌آورد؛ مانند آن‌جا که می‌گوید: «پیروزی فاشیسم در برخی از کشورها تنها میان‌پرده‌ای است در سلسله‌ای پرفراز و نشیب از مبارزات سر مسئله‌دارایی. میان‌پرده بعدی موفقیت کمونیسم خواهد بود. اما آنچه سرنوشت نهایی مبارزه را رقم می‌زند، نه اسلحه، بلکه ایده است» (ص ۹۵). جهان از وقتی فون میزس این جملات را می‌نوشت تا پایان قرن بیستم دقیقاً همین مسیری را که او پیش‌بینی کرده بود سپری کرد. و نکته دیگری نیز که باید آن را یادآوری کرد و ستود این است که فون میزس به راستی باور دارد راه‌حل نهایی بشر و جوامع بشری «اقتناع» است. او باوری پولادین به ایده‌های لیبرال خود دارد، اما هرگز نمی‌خواهد این ایده‌ها را با ابزارهای سرکوبگرانه در مغز جامعه فرو کند یا با خشونت‌ورزی مانع بسط سایر ایده‌ها شود، زیرا به صراحت معتقد است ابزارهای سخت بیهوده است و فقط اقتناع و قبول‌اندن ایده‌های لیبرال به انسان‌ها می‌تواند باعث تغییر

جامعه و جهان شود. زبان فون میزس جدلی و گاه گزنده است، اما هدف و خط‌مشی او صرفاً ترویج ایده‌هاست؛ حتی اگر این ترویج در کمال نومییدی باشد و بداند این ایده‌ها دست کم در آینده‌ای نزدیک نه تنها پیروز نخواهد شد، بلکه منتظر شکست آن‌ها هم باید بود.

مانند سایر کتاب‌هایی که تاکنون ترجمه کرده‌ام، این کتاب نیز از روی نسخهٔ آلمانی کتاب به فارسی برگردانده شده است، اما همزمان به ترجمهٔ انگلیسی کتاب نیز — که زیر نظر خود فون میزس انجام شده است — نظر داشتم تا مبادا در فهم فرازی از متن دچار اشتباه شوم؛ و البته این مقابله در مواردی هم بسیار مفید بوده است. همهٔ پانوشت‌های داخل متن افزودهٔ مترجم است و نویسنده جز در دو سه مورد پانوشتی به متن اضافه نکرده بود که آن موارد اندک نیز به صورت پی‌نوشت در آخر همان فصل آمده است. مطمئنم در آیندهٔ نزدیک اگر عمری بود آثار دیگری از فون میزس را ترجمه خواهم کرد، اتفاقاً به این دلیل که شخصاً به اندیشه‌های شفاف و شیوهٔ استدلال او علاقه‌مندم.

مهدی تدینی

اردیبهشت ۱۴۰۰

یادداشت نویسنده بر نسخه انگلیسی کتاب^۱

نظم اجتماعی برآمده از فلسفه روشنگری به فرد عادی برتری بخشید. «آدم عادی» در قابلیت خود به منزله مصرف کننده مسئول تعیین این بود که چه چیزی، به چه میزان، با چه کیفیتی، از سوی چه کسی، چگونه و کجا تولید شود. او در قابلیت خود به منزله رأی دهنده این حاکمیت را داشت که به سیاست های ملت خود جهت دهد. در جامعه پیشاکاپیتالیستی ارجحیت با کسانی بود که قدرت تابع سازی هموعان ضعیف تر خود را داشتند. «سازوکار» بازار آزاد که بسیار هم در مذمت آن سخن رفته است، تنها یک راه برای کسب ثروت می گذارد: موفقیت در خدمت به مصرف کنندگان به ممکن ترین و ارزان ترین شیوه. این «دموکراسی» بازار در سپهر اداره امور دولتی با آن نظام

۱. چنان که پیش تر در یادداشت مترجم نیز ذکر شد، کتاب لیبرالیسم را بر اساس نسخه آلمانی آن ترجمه کرده ام. اما از آن جا که کنجکاو بودم بدانم — و به گمانم خوانندگان نیز کنجکاوند بدانند — لودویگ فون میزس سی و پنج سال پس از انتشار این کتاب چه برداشتی درباره آن داشته است، این یادداشت را که او در ۱۹۶۲ بر نسخه انگلیسی کتاب خود نوشته است، ترجمه کردم و به کتاب افزودم.

حکمرانی نماینده‌محور همخوانی دارد. عظمت دوران جنگ‌های ناپلئونی تا جنگ جهانی اول دقیقاً در این واقعیت نهفته بود که «تجارت آزاد در دنیای صلح‌آمیز ملت‌های آزاد» آرمانی اجتماعی بود که بیشتر مردان برجسته برای تحقق آن می‌کوشیدند. این عصر همراه بود با بهبود بی‌سابقه استانداردهای زندگی برای جمعیتی که شتابان افزایش می‌یافت. این عصر لیبرالیسم بود.

اصول این فلسفه قرن نوزدهمی لیبرالیسم امروزه تقریباً فراموش شده است. در اروپای قاره‌ای تنها شمار اندکی آن را به یاد می‌آورند. در انگلستان تعبیر «لیبرال» اغلب برای اشاره به برنامه‌ای به کار می‌رود که تنها در جزئیات از توتالیتریسم سوسیالیستی متفاوت است.^۱ «لیبرال» در ایالات متحد آمریکا امروز به معنای مجموعه‌ای از ایده‌ها و انگاره‌های سیاسی است که از هر لحاظ مخالف همه آن چیزی است که لیبرالیسم برای نسل‌های پیشین معنا می‌داد. لیبرال‌های خودخوانده آمریکایی قدرتی همه‌جانبه را برای دولت خواستارند، دشمن محض شرکنداری آزادند و حامی برنامه‌ریزی فراگیر دولتی‌اند که نام دیگرش «سوسیالیسم» است. این «لیبرال‌ها» بسیار اصرار دارند تأکید کنند که از سیاست‌های دیکتاتور روسیه نه به دلیل ماهیت سوسیالیستی یا کمونیستی‌اش، بلکه صرفاً به دلیل گرایش‌های امپریالیستی آن ناخرسندند. هر تدبیری که بخواهد بخشی از دارایی اشخاص متمول‌تر از حد میانگین را مصادره کند یا بخواهد حقوق مالکان دارایی را محدود کند، لیبرال و مترقی پنداشته می‌شود. عملاً قوه اختیار نامحدودی به ادارات دولتی واگذار شده است که تصمیماتشان از بازنگری قضایی معاف است. محدود شهروندان نیک‌اندیشی که جرئت می‌کنند این گرایش به سوی استبداد اداری

۱. البته باید به این واقعیت اشاره کرد که شمار اندکی از انگلیسی‌های برجسته همچنان

می‌کوشند از لیبرالیسم اصیل دفاع کنند. - مؤلف.

را نقد کنند، با انگ‌هایی چون افراط‌گرا، مرتجع، سلطنت‌طلب اقتصادی و فاشیست روبرو می‌شوند. حتی از این سخن گفته می‌شود که یک کشور آزاد نباید فعالیت‌های این دست «دشمنان عمومی» را تحمل کند. شگفتا که می‌بینیم این ایده‌ها در این کشور به منزلهٔ ایده‌های خاصه آمریکایی پنداشته می‌شود؛ به منزلهٔ تداوم اصول و فلسفهٔ پدران زائر^۱، امضاکنندگان اعلامیهٔ استقلال و نویسندگان قانون اساسی و مقالات فدرالیست^۲. تنها شمار اندکی تشخیص می‌دهند که این سیاست‌های به اصطلاح مترقی ریشه در اروپا دارد و درخشان‌ترین چهرهٔ قرن نوزدهمی آن اوتو فون بیسمارک بود؛ کسی که هیچ فرد آمریکایی حاضر نبود سیاست‌هایش را مترقی و لیبرال قلمداد کند. «سیاست اجتماعی»^۳ بیسمارک در ۱۸۸۱ همان «نیو دیل»^۴ فرانکلین دی.

۱. Pilgrim Fathers: جماعتی که از آن‌ها با عنوان پدران زائر یاد می‌شود، یکی از نخستین گروه‌ها از انگلیسی‌هایی بودند که در نخستین سال‌های قرن هفدهم روانهٔ آمریکا شدند و مستعمرهٔ پلیموت (Plymouth) را در ماساچوست امروزی پایه‌گذاری کردند. در طول چند دههٔ بعد تعداد این مستعمرات رفته‌رفته بیشتر و بیشتر شد تا این‌که تا نیمهٔ اول قرن هجدهم به سیزده مستعمره رسید. این مستعمرات همگی در جانب شرقی آمریکای امروزی در ساحل آتلانتیک ساخته شده بود و هستهٔ اصلی ایالات متحد آمریکا آتی را می‌ساخت.

۲. Federalist Papers: مجموعه‌ای از ۸۴ مقاله که در سال‌های ۱۷۸۷ و ۱۷۸۸ در روزنامه‌های نیویورک منتشر می‌شد و هدف از آن ترغیب آمریکایی‌ها برای پذیرش نوعی دولتمداری فدرال (در برابر نوعی دولتمداری نامتمرکز) بود. این مقالات در مجلدی با همین نام نیز منتشر شده است. از آن‌جا که در نهایت خواست فدرالیست‌ها محقق شد، ایده‌های مطرح‌شده در این مقالات بازتاب‌دهندهٔ اندیشهٔ بنیانگذاران آمریکا قلمداد می‌شود.

۳. Sozialpolitik: سیاست اجتماعی اوتو فون بیسمارک، صدراعظم امپراتوری آلمان که البته بیشتر از آن با تعبیر «قوانین اجتماعی» (Sozialgesetzgebung) یاد می‌شود، مجموعه تمهیداتی بود که او در اواخر قرن نوزدهم در پیش گرفته بود تا به اوضاع طبقهٔ فرودست و کارگر رسیدگی کند. این حمایت‌های اجتماعی که با برخی بیمه‌ها و تأمین اجتماعی همراه بود می‌توانست زمینه را برای جذب قشر کارگر در احزاب ضددولتی از بین ببرد یا تعدیل کند.

۴. New Deal: پس از بحران جهانی اقتصاد که از ۱۹۲۹ آغاز شد، رئیس‌جمهور ←

روزولت را برقرار می‌کرد؛ بیش از پنجاه سال پیش از این نسخهٔ کپی آن. با دنباله‌روی از امپراتوری آلمان که موفق‌ترین قدرت آن زمان بود، همهٔ ملت‌های صنعتی اروپا نیز کم‌تر یا بیشتر نظامی را پذیرفتند که وانمود می‌کرد به هزینهٔ اقلیتی متشکل از «فردگرایان افراطی» به نفع توده‌ها عمل می‌کند. نسلی که در پایان جنگ جهانی اول به سن رأی‌دهی رسیده بود، دولت‌گرایی را بدیهی می‌انگاشت و نسبت به آزادی — که آن را «پیشداوری بورژوازی» می‌خواند — احساسی جز بی‌اعتنایی نداشت. وقتی سی و پنج سال پیش [در قالب این کتاب] کوشیدیم از ایده‌ها و اصول آن فلسفهٔ اجتماعی که زمانی تحت عنوان لیبرالیسم شناخته می‌شد، چکیده‌ای ارائه دهیم، گرفتار این امید واهی نبودم که این گزارش من مانع فجایع قریب‌الوقوعی خواهد شد که سیاست‌های پذیرفته‌شده از سوی ملت‌های اروپایی آشکارا به سمت آن‌ها می‌رانند. همهٔ آنچه می‌خواستیم به دست آورم این بود که برای آن اقلیت کوچک اندیشه‌گر فرصتی فراهم آورم تا دربارهٔ اهداف لیبرالیسم کلاسیک و دستاوردهایش چیزهایی فراگیرند و بدین‌سان راه را برای بیداری دوبارهٔ روح آزادی پس از آن ویرانی در شرف وقوع هموار کنم.

→ روزولت طرح اقتصادی گسترده‌ای را در اقتصاد آمریکا پیاده کرد که با عنوان نیو دیل از آن یاد می‌شود. این طرح که به ویژه بین سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۸ پیاده می‌شد، ابعاد گوناگونی داشت؛ از ارائهٔ کمک‌های گسترده به قشر آسیب‌پذیر تا اصلاحات امور مالی و تأمین اجتماعی. در این باره که نیو دیل چقدر موفقیت‌آمیز بوده است، اتفاق نظر وجود ندارد، اما یکی از تحولاتی که به ویژه در ارتباط با بحث ما و مقدمهٔ فون میزس مهم است، این است که در پی سیاست نیو دیل تغییری معنایی نیز در مفهوم لیبرال در ایالات متحده رخ داد: در آمریکا از زمان برقراری نیو دیل کسانی لیبرال نامیده می‌شدند که از سیاست‌های مدافع حقوق‌بگیران حمایت می‌کردند، در حالی که پیش‌تر لیبرال‌ها مدافع آزادی فعالیت کارفرمایان و شرکتاباران بودند. نکتهٔ جالب دیگر خود تعبیر «نیو دیل» است که در بازی ورق به معنای «از نو دست دادن» است (به معنای از نو توزیع کردن کارت‌ها).

بیست و هشتم اکتبر ۱۹۵۱، پروفیسور جی. پی. هامیلیوس^۱ از لوکزامبورگ نسخه‌ای از کتاب لیبرالیسم را به شرکت انتشاراتی گوستاو فیشر^۲ در شهر ینا (بخش روسی^۳ آلمان) سفارش داد. ناشر در چهاردهم نوامبر ۱۹۵۱ پاسخ داد هیچ نسخه‌ای از کتاب موجود نیست و افزود: «موجودی این کتاب باید به دستور مراجع اداری بدون کم و کاست خمیر می‌شد.» در نامه اشاره‌ای به این نشده بود که کدام «ادارات» چنین دستور داده است؛ ادارات آلمان نازی یا ادارات جمهوری «دموکراتیک» آلمان شرقی؟ در طول سال‌هایی که از انتشار کتاب لیبرالیسم گذشته است، مطالب بسیار بیشتری دربارهٔ مسائل مرتبط با این موضوع نوشته‌ام. به مسائل بسیار زیادی پرداخته‌ام که نمی‌شد در این کتاب به آن‌ها پرداخت، زیرا می‌خواستم حجم کتاب چندان زیاد نشود که خوانندگان عمومی را بترساند. از دیگر سو در این کتاب به مسائلی اشاره کرده‌ام که برای امروز اهمیت اندکی دارد. افزون بر این، در این کتاب به پاره‌ای مسائل سیاسی به نحوی پرداخته شده است که تنها در صورتی می‌توان آن‌ها را فهمید و به درستی درک کرد که به وضعیت سیاسی و اقتصادی زمانه‌ای که من این مطالب را می‌نوشتم توجه کرد.

هیچ تغییری در متن اصلی کتاب نداده‌ام و نیز در ترجمه‌ای که آقای دکتر رالف ریکو^۴ انجام داده و در ویرایشی که آقای آرتور گودارد^۵ انجام داده است، هیچ دخل و تصرفی نکرده‌ام. بابت زحمتی که این دو پژوهشگر برای

1. J. P. Hamilius

2. Gustav Fischer Verlag

۳. یعنی بخشی که پس از شکست آلمان در جنگ جهانی دوم در اشغال قوای شوروی بود.

۴. Ralph Raico (۱۹۳۶-۲۰۱۶): تاریخ‌نگار لیبرترین آمریکایی که در حوزهٔ تاریخ اقتصاد

آثار پرشماری را دربارهٔ لیبرالیسم کلاسیک نگاشته است. او همچنین در کالج ایالتی یوفالو استاد تاریخ بود.

5. Arthur Goddard

۳۰ ■ لیبرالیسم

آماده‌سازی این کتاب برای مخاطبان انگلیسی‌زبان متحمل شده‌اند، بسیار از آن‌ها سپاسگزارم.

لودویگ فون میزس

نیویورک، آوریل ۱۹۶۲

مقدمه

۱. لیبرالیسم

فیلسوفان، جامعه‌شناسان و اقتصاددانان در قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم برنامه‌ای سیاسی را تدوین کردند که ابتدا در انگلستان و ایالات متحد، سپس در قاره اروپا و در نهایت در دیگر بخش‌های دنیای آباد کم‌تر یا بیشتر به خط‌مشی سیاست عملی تبدیل شد. این برنامه در هیچ‌جا و هیچ‌زمانی به طور کامل به اجرا در نیامد. حتی در انگلستان که آن را میهن لیبرالیسم و الگوی کشوری لیبرال توصیف می‌کنند، هیچ‌گاه این توفیق حاصل نشد که همه مطالبات لیبرالیسم اجرا شود. در همه‌جا دیگر دنیا همیشه تنها بخش‌هایی از برنامه لیبرال برگرفته شد و دیگر بخش‌های آن، که اهمیت کم‌تری هم نداشت، یا از ابتدا رد شد یا دست کم پس از اندک زمانی دوباره انکار شد. در واقع تنها با قدری اغراق می‌توان از این سخن گفت که دنیا روزی روزگاری عصری لیبرال را تجربه کرده است. لیبرالیسم هیچ‌گاه نتوانست تأثیرگذاری کامل خود را شکوفا کند.

با این حال، همین استیلای متأسفانه بسیار کوتاه و بسیار محدود ایده‌های

لیبرال کافی بود تا چهره کره زمین را دگرگون کند. شکوفایی اقتصادی باشکوهی آغاز شد. با گسسته شدن زنجیر از نیروهای مولد انسانی، میزان ابزارهای معیشتی چندبرابر شد. در آستانه جنگ جهانی — جنگی که هم خود نتیجه سال‌ها مبارزه‌ای حاد علیه روح لیبرال بود و هم سرآغاز مبارزه‌ای بس حادثر علیه اصول لیبرال بود — جهان بسیار پرجمعیت‌تر از هر زمانی تا پیش از آن بود و هر یک از ساکنان دنیا می‌توانست بسیار بهتر از آنچه در سده‌های پیش از آن ممکن بود، زندگی کند. رفاهی که لیبرالیسم ایجاد کرده بود، مرگ و میر کودکان را که در سده‌های پیشین بی‌محابا تاخت و تاز کرده بود، کاهش چشمگیری داد و از طریق بهبود شرایط زیست، متوسط طول عمر را افزایش داد. این‌طور نبود که این رفاه فقط نصیب لایه نازکی از برگزیدگان شود. در آستانه جنگ جهانی زندگی یک کارگر در کشورهای صنعتی اروپا، ایالات متحد آمریکا و قلمروهای فرادریایی انگلستان بهتر و زیباتر از زندگی یک نجیب‌زاده در گذشته‌ای نه چندان دور بود. او هم می‌توانست به میل خود بخورد و بیاشامد، هم می‌توانست آموزش بهتری برای فرزندانش تدارک آورد، هم اگر می‌خواست می‌توانست در حیات معنوی مردمش مشارکت کند و هم اگر استعداد و نیروی کافی در اختیار داشت می‌توانست بدون دشواری زیادی به لایه‌های بالاتر ارتقای درجه پیدا کند. در میان مردانی که در رأس هرم اجتماعی ایستاده بودند، اتفاقاً در کشورهایی که بیشترین راه را در مسیر لیبرالیسم پوییده بودند، اکثریت نه از آن کسانی که از رهگذر تولد در خانواده‌ای ثروتمند و بلندمرتبه امتیاز یافته بودند، بلکه از آن کسانی بود که با اتکا به توان خود و با بهره‌گیری از شرایط مساعد، توانسته بودند از مناسباتی محقر به جایگاه بالایی برسند. حصارهایی که در دوران قدیم اربابان را از بندگان جدا می‌کرد، فرو ریخته بود. تنها چیزی که وجود داشت شهروندانی با حقوق برابر بود. هیچ‌کس به